

بریالی جویان

پاکستان یک واقعیت تلخ

تفرقه انداز و پادشاهی کن! محتوای سیاست شیطانی استعمار کهن انگلیس در طول چند صدۀ اخیر بوده است. استعمار انگلیس بخاطر حفظ و بقای منافع خود، با زیر پا گذاشتن تمام مظاهر اخلاقی و انسانی و خلاف تمام موازین حقوق بشر سلسله تغییرات و تکوینات غیرطبیعی و غیر حقوقی را خواه در امور سرحدی و خواه در عرصه های اقتصادی، نظام سیاسی و اجتماعی و حتی کلتوری و مذهبی در مستعمرات بالفعل و سابق خود به منصبۀ اجرا قرار داده است. امروز میتوان در عقب هر بدبختی، فلاکت، فقر، عقبمانی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، پراگندگی سیاسی و جنگ و برادرکشی در آسیا و افریقا و در مناقشۀ فرساینده اسرائیل و فلسطین نشان انگشت استعمار انگلیس و همقطاران غربی آنرا با وضاحت مشاهده کرد.

مردم هند پس از مبارزات طولانی و تاریخی ضد استعمار و با قربانی دادن هزاران هزار مبارز و افراد ملکی و به اثر جو مناسب بین المللی یارای آنرا یافت تا یوغ استعمار را بزدايد و انگلیس بالاخره مجبور شد در سال ۱۹۴۷ آزادی هندوستان را برسمیت بشناسد.

انگلیس از هند خارج شد، اما نظر به ماهیت شیطانی و بنا بر منافع غارتگرانه اش بالوسیلۀ عمال و عناصر وابسته به خود احساسات ظریف و حساس مذهبی و فرقه ای کتله های عظیم مردم را بدون در نظر داشت عواقب وخیم و خانمانسوز آن برانگیخت. انگلیس توانست تحت شعار غیر واقعی و غیر طبیعی "نظریۀ یک قومی"، "نظریۀ قوم

اسلام" و "نظریه انتی اندیانیزم" حزب کانگرس هند را دو پارچه سازد طفل ناسالم و نامیمون خود – پاکستان را تولد کند. به اثر این جدائی و پیامد آن – مهاجرت‌های داوطلبانه و قسماً جبری هندو ها و مسلمانان از یک منطقه به منطقه دیگر صدها هزار انسان به قتل رسیدند و تخم نفاق کاشته شد.

تاریخ بزودی جواز وجود پاکستان را واپس گرفت. نخست اینکه در پاکستان هیچگاه یک قوم واحد خانه نداشته بلکه در آنجا ملیتهای بنگالی، پنجابی، سندی، پشتون و بلوچ زندگی میکردند. ثانیاً با آزادی بنگله دیش در سال ۱۹۷۱ "نظریه قوم اسلام" هم منسوخ قرار گرفت، زیرا با جدا شدن در حدود ۷۵ میلیون مسلمان بنگالی از پیکر پاکستان – تعداد مسلمانان هند به مراتب بیشتر از کل نفوس آنکشور گردید. بنا بران تنها جواز "انتی اندیانیزم" باقیماند و بدین اساس است که پاکستان خود را مکلف میداند؛ تا زنده است با هند دوستی نکند در غیر آن بحیث یک کشور غیر تاریخی و غیرطبیعی جواز موجودیتش را کاملاً از دست داده، مجبور خواهد شد یا دوباره در وجود صاحبان اصلی اش منحل شود و یا چند پارچه شده بر بنیاد پنجاب، سند، پشتونستان و بلوچستان جغرافیای طبیعی و جواز قانونی دریابد.

نکته دیگر جالب توجه این است که در رابطه به موقف ایالت سرحدی شمالغرب (پشتونستان) که در آنزمان آزادی خود را منحیث یک خواست قانونی، حقوقی و طبیعی مطالبه میکرد، ریفراندومی براه انداخته شد. این ریفراندوم تحت عنوان اینکه؛ آیا پشتونها میخواهند به هندو ها ملحق شوند یا به مسلمانان، تحقق پذیرفت. درین نظرخواهی خائنانه عی الرغم اعتراضات جنبش خدائی خدمتگار و سائر پشتونها، حزب کانگرس، افغانستان و تعداد دیگری از کشورهای جهان، مسئله آزادی پشتونستان اصلاً مطرح نگردید. پر واضح است که اکثر مسلمانان پشتون در برابر سوال هندو یا مسلمان نمیتوانستند جانب هندو را انتخاب کنند. بدین اساس مسئله پشتونستان بطرز حيله گرانه و خائنانه ای لاینحل باقیماند و تخم نفاق کاشته شد.

از جانب دیگر تاریخ گواهی میدهد که انگلستان و روسیه با در نظر داشت منافع استعماری شان در منطقه به علت جلوگیری از رویارویی مستقیم؛ به یک دولت حائل در میان شان ضرورت داشتند و این حالت بنا به وضعیت سوق الجیشی بالای افغانستان تحمیل گردید. همچنان خط سرحدی غیرطبیعی "دیورند" که اقوام و قبائل پشتون را از هم جدا ساخته است بطور تحمیلی به حیث سرحد میان افغانستان و هند بر تانوی تعیین شده از طرف عبدالرحمان خان پادشاه وقت که در موضع بسیار ضعیف قرار داشت به امضای رسید.

علاوَتاً چون در افغانستان صدای آزادیخواهان همواره بلند بوده، مطالبهٔ حصول سرحدات طبیعی میان سیحون و جیحون و الحاق سرزمینهای از دست رفتهٔ پشتون و بلوچ به پیکر مادروطن در دستور روز قرار داشت؛ میان هند بر تانوی و افغانستان یک منطقهٔ حائل بنام قبائل آزاد شامل هفت ایجنسی قبائلی ایجاد گردید.

باشندگان ایجنسی های به اصطلاح آزاد قبائل که در ابتداً از جانب یک نفر پولیتیکل ایجنت انگلیسی و بعد ها از جانب میراثخور آن پاکستانی اداره میشد، از یکسلسله امتیازات از قبیل معافیت قسمی از دادن مالیات و یکمقدار آزادیهای عنعنوی برخوردار گردیدند. این مسئله زمامداران افغانستان را همواره در تنگنا قرار داده است. بدین مفهوم که هیچ زمامدار افغانستان از یکجانب به اثر احساسات عمیق ملی و ضد استعماری مردم جرأت آنرا نداشت تا مسئلهٔ برسمیت شناخته شدن خط "دیورند" را مطرح نماید در غیر آن در ردیف عبدالرحمان خان قرار میگرفت از جانب دیگر زمامداران مذکور مجبور بودند تا برای اقوام و قبائل اینطرف خط که اکثراً پشتونها را تشکیل میدهد نیز سلسله امتیازاتی از قبیل عدم پرداخت قسمی مالیات و یا معافیت از خدمت سربازی قائل شوند. این برخورد نامتوازن، نابرابر و سوال برانگیز دولتهای افغانی، احساسات سائر اقوام و ملیتهای ساکن افغانستان را جریحه دار ساخته عامل مناقشه و منازعه

دائمی و خصمانه بین الملیتی در داخل کشور گردید . تخم دیگر نفاق کاشته شد.

رژیم پاکستان که وقتاً فوقتاً توسط جنرالان نظامی آنکشور قبضه شده است (اردوی پاکستان بحیث منظم ترین و نیرومند ترین سازمان در آنکشور به حساب میرود) با در نظر داشت از دست دادن تدریجی جواز حقوقی موجودیت آنکشور در نقشه جهان ، دائماً از طرح مسئله آزادی پشتونستان و بلوچستان در هراس بوده و از آن رنج میبرد. این انتظامیه همواره تلاش ورزیده است تا زعامت افغانستان را با حيله ، نیرنگ ، توطئه و اعمال فشار وادار به انصراف از طرح مسئله نماید.

علاوتاً رهبران پاکستان با پیروی از سیاست کهن "تهاجمی - فاروردس پالیسی " ولینعمتان انگلیسی خود آهسته آهسته اقدام به ادغام تدریجی مناطق پشتون و بلوچ و قبائل آزاد در چوکات به اصطلاح نظام اسلامی نمودند. حرکت قاطع داود خان علیه بنیاد گراها و به تعقیب آن فرار احمدشاه مسعود ، برهان الدین ربانی ، گلبدین حکمتیار و عدّه دیگری از افراطیون به پاکستان ؛ تحفه غیر منتظره ای بود برای بوتو و جنرالان نظامی آنکشور. آنها بالا فاصله اداره استخباراتی آی.اس.آی. را فعال ساخته و بیخیال از عواقب خطرناک بعدی آن برای صلح منطقه و جهان ، دست به ایجاد اردوگاه های تربیه نظامی برای "برادران مسلمان" خود زدند . و بدینوسیله تلاش ورزیدند تا بر حسب "فشار دادن ناخن افکار" عنان مسئله طرح پذیرش خط "دیورند" را در اختیار گیرند.

در جولای ۱۹۷۷ در پاکستان ضیاءالحق علیه بوتو کودتا کرد . در حدود ده ماه بعد از آن در افغانستان حادثه ثور اتفاق افتاد . بالاثر سیاستهای دوآتشه ، عجولانه و نادرست رهبری تازه بدوران رسیده افغانستان و بعداً با هجوم قوای مسلح شوروی وقت در افغانستان، کتله های بزرگ مردم و روشنفکران ناراضی از کشور مهاجرت نموده و منجمله در پاکستان پناه بردند. موجودیت قوای نظامی شوروی وقت ، علاوه از اینکه تجارب و پیامد های ناگوار و جبران ناپذیری در عرصه ملی بجا گذاشت و ضربه مرگبار در

پیکر جنبش چپ و عنعنۀ چپ دموکراتیک در افغانستان و منطقه وارد آورد ؛ توازن قوا در منطقه را نیز شدیداً لطمه زده ، موقعیت بیطرفی و عدم انسلاک افغانستان را مورد سؤال قرار داد و حیثیت افغانستان به عنوان یک دولت حائل را از میان برداشت.

امریکا و متحدین آن به خود این حق را قائل شدند تا به هر وسیله ممکن جلو پیشروی شوروی را بگیرند . ایران بعد از انقلاب اسلامی دیگر نمیتوانست متحد غرب باشد. و اما پاکستان!!! پاکستان کشوری که نیاز شدید به شناخت در عرصه بین المللی داشت. این همه "باران رحمت " ، آب را به آسیاب جنرالان نظامی ریخت . آنها با وقوف کامل از وضعیت و با آگاهی و اطمینان از آنکه دیگر زعامت افغانستان توانائی بالفعل و بالقوه مطالبه آزادی پشتونها و بلوچها و همچنان تحت سؤال قرار دادن خط " دیورند" را ندارد، آستین را تا آرنج بر زدند تا از یکجانب انتقام کینه دیرینه را از مردم افغانستان بکشند و از جانب دیگر موقعیت ضعیف خویش را در عرصه بین المللی استحکام بخشند.

کمکهای سرشار و بیدریغ امریکا ، کشور های اروپائی و عربستان سعودی ، جنرالان پاکستانی را قادر ساخت تا از یکجانب تحت عنوان همراهی ، سازماندهی و رهبری "جهاد اسلامی" افغانستان مصرانه در راستای تثبیت هویت " اسلامی" پاکستان تلاش نمایند و از جانب دیگر با بدست آوردن امکانات وسیع اقتصادی و تسلیحاتی خاطر شانرا از خطر احتمالی هند راحت سازند.

موجودیت قوای نظامی شوروی وقت در افغانستان ، دست باز روسها در کنترل و "اداره" امور کشور و عدم کارائی حکومتهای آنزمان افغانستان در حل معضلات و پرابلمهای سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و امنیتی کشور و عدم توانائی آنها در جلب اعتماد مردم از یکجانب و از جانب دیگر مداخله وسیع و خرابکارانه از خارج و مقارن با آن بکار انداختن شدید ترین و خصمانه ترین حجم تبلیغاتی و جنگ فرساینده سایکلوژیک علیه حاکمیت وقت ؛ منجر به نارضایتی فزاینده توده های مردم گردیده و در نهایت کمک کرد تا سیاه

ترین و عقبگرا ترین عناصر تحت نام آزادی و تحت لوای اسلام گروپهای مسلح سیاسی – مذهبی و تروریستی را تشکیل داده با نام و ناموس مردم و آینده مملکت بازی کنند. این روند بطور سریع و روزافزون چون سرطان ثقیل العلاج رشد کرد و هنوز هم با شدت در همین راستا در حرکت است.

پدیده فوق نه تنها شرaines سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی افغانستان را خشکانیده و فلج کرد ، بلکه خطر جدی را برای صلح و امنیت سراسری جهان به وجود آورد . اکنون دیگر تخم نفاق جوانه زده ، نمو کرده و ثمر میدهد. اکنون دیگر آتش شعله ور گردیده و زبانه میکشد و آهسته آهسته دارد دامن هیزم کشان را نیز میسوزاند . حوادث اخیر در سوات و مالکند پاکستان شروع شیوع و پهنای این مرض است.

قوای مسلح منظم افغانستان که همواره خار چشم نظامیان پاکستان بود ، دیگر وجود ندارد. بنیاد گرائی و اعمال زور بخاطر تحمیل عقیده به یک امر طبیعی مبدل گردیده است. خلیج فرهنگی میان شرق و غرب فراختر شده ، احتمال خطر تصادم ، بشر را تهدید میکند . پیچیدگی ، تناقض اندیشی و چند نگری در رابطه به گلوبالیزم و بحران اقتصادی جهان ، پر قدرت ترین نظامهای دنیا را مات و مبهوت ، دهشت زده و ناتوان ساخته است . قوای نظامی امریکا و ناتو در افغانستان موجود اند و همه روزه تلفات جانی و مالی را متحمل میشوند . پاکستان هنوز نفس میکشد. حاکمیت ضعیف و مافیایی افغانستان بار سنگین دیگریست بر شانه ناتوان مردم و اضافه بر آن جنگسالاران هنوز هم بر موجودیت خود مباحثات دارند.

چه میتوان کرد؟

– آیا میتوان با این آرزو زندگی کرد که دست غیب درین دنیا پاکستان و ولینعمتان آن و همچنان روسیه را به جزای اعمال شان برساند.

– آیا میتوان شعار آزادی پشتونها و بلوچها را زمزمه کرد و آیا کسی به آن گوش خواهد داد؟ اگرچنین ناممکنی هم اتفاق افتد ، آنهای این طرف مرز چه خواهند کرد؟

– آیا میتوان خیال افغانستان از سیحون تا جیحون را در سر پرورانید؟ گیریم چنین ناممکنی هم ممکن شود – کدام محور مقبول تر است : کابل یا پشاور؟

– آیا معقول است ، خروج فوری قوای نظامی امریکا و سائرین از افغانستان مطالبه گردد.

– آیا خوب است ، آرزو کرد که افغانستان به ویتنام اواما تبدیل شود؟

– آیا ضیاع وقت و خوشباوری نیست ، توقع شود که اکثریت افغانها تحت یک شعار واحد "وطن را میسازیم " متحد گردند؟ در حالیکه قسمت اعظم نسل جوان امروزی جز جنگ و غربت چیز دیگری را نمیشناسند و هر فرد و هر سازمان الگوی خارج مرزی در سر دارد و یا حد اقل متهم به آن است. آیا میتوان خواب دید که دیگر خونها با آب شسته شود؟

– آیا ثواب است که نقشه چند پارچه شدن افغانستان را ریخت و آیا کشور های کوچک تجزیه شده احتمالی از پیکر وطن امکانات و توانائی بقا را خواهند داشت؟ آسیا هنوز اروپا نیست.

بنظرم ، این همه خواب است و خیال است و محال است و جنون ! بناً :

معقول خواهد بود اگر در راستای این مطالبه فکر و کار شود که ؛ آنهایی که آتش را فروخته اند ، مکلفیت دارند آنها را خاموش کنند : پاکستان ، روسیه ، امریکا ، کشور های

اروپائی و عربی .اگر رئیس جمهور اوپاما به دریافت راه حل معضله افغانستان صادق است ، باید کوشش کند تا آب در سرچشمه خشک شود .

معقول و بوقت خواهد بود هر گاه در رابطه به تعیین خط سرحدی قابل قبول و طبیعی میان افغانستان و پاکستان یک ستراتیژی عینی و عملی و زودرس رویدست گرفته شود. دیگر نظاره ریختن خون بیگناهان به هر قیمت ، کافیت . در بسته بلا بسته . اگر سرحد مشخص شد ، انسداد آن هم از نا ممکنات نیست . سرحد میتواند هر نامی داشته باشد ، ضرورت است و جرأت و فداکاری میطلبد تا از مهر و تاپه خوردن و همردیف شدن با این و آن نه هراسید.

نمیتوان پذیرفت که دیگر پاکستان یک واقعیت است – واقعیتی تلخ اما در نتیجه سیر حوادث ، یک واقعیت است و پشتونها و بلوچها هم باشندگان متساوی الرأی دو ایالت آن. طریق دیگرش ره ترکستان است و درد سر را کلافه دیگر.

14.03.2009

www.ayenda.org